

۱۵۰ معلول زیارت اولی ۳ روز در خیابان آخوند خراسانی میهمان خیران منطقه ما بودند

من کجا و زیارت کجا؟



راه تجربه



چشمانش را از هُرم بخار ریز می‌کند و می‌گوید: خیرانی که با آن‌ها در ارتباطم هرکاری انجام می‌دهند که میهمانان امام رضا^(ع) در آسایش به زیارت بیایند. اتوبوس دنبالش می‌فرستند و اینجا هم با اتوبوس آن‌ها را به زیارت می‌برند. من کاری نمی‌کنم. یک راننده تاکسی هستم که با زن و دخترهای ماهی سه روز نوکر زائران امام هشتم هستیم. کار اصلی با خیرهاست.

او می‌گوید: هر ماه بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ زیارت اولی از شهرهای مختلف کشور به مشهد می‌آیند. من و بچه‌هایم کل ماه را منتظریم که میهمان‌ها برسند. خادمی برای آن‌ها خیلی لذت دارد.

تاجیک و همسرش، منیره رجب زاده، صفر تا صد رسیدگی به زائران را برعهده دارند. از طبخ غذا تا خرید مایحتاج پذیرایی.

آقا! خود می‌دانی و میهمانان

منیره خانم بلند می‌گوید: «فلاسک‌هایتان را بیاورید.» او و سه نفر از همراهان معلولان در حال پر کردن فلاسک‌ها هستند؛ یکی از این کمکی‌ها عذرا خانم است.

منیره رجب زاده می‌گوید: سیزده سال است افتخار میزبانی از میهمانان امام رضا^(ع) روزی و قسمت من و خانواده‌ام شده است. ما هم این کار را با عشق انجام می‌دهیم. دخترهایم به وسط ماه که می‌رسد، سراغ میهمانان را می‌گیرند. انگار خانوادگی به حضورشان عادت کرده‌ایم.

وقتی خاطره این سال‌ها میهمان‌داری‌اش را مرور می‌کند، زنی را به خاطر می‌آورد که برایش سمبل صبر است؛ تعریف می‌کند: سال گذشته یکی از زیارت اولی‌ها زن مسنی بود که همراه دخترش میهمانمان بودند. دخترش هم معلول بود و هم مشکل اعصاب و روان داشت. مدام جیغ می‌زد و خودش را به در و دیوار می‌کوبید. آرام‌کردنش از کسی بر نمی‌آمد. تمام سه روزی که میهمانمان بودند، به جز «جان» و «عزیزم» و «دورت بگردم» از زبان مادرش چیزی نشنیدم. آن زن را هیچ وقت از یاد نمی‌برم.

از منیره خانم می‌پرسم: پیش آمده که میهمانان بیشتر از تعداد معمول بوده‌اند و برای پذیرایی به مشکل خورده باشید؟ عرق روی پیشانی‌اش را با گوشه روسری می‌گیرد و می‌گوید: زیاد. خیلی پیش آمده که یک دفعه و بدون هماهنگی تعداد میهمانان زیاد شده است. این وقت‌ها می‌روم حرم. وسط صحن می‌ایستم و به امام رضا^(ع) می‌گویم «مسافرهایی که می‌آیند، میهمانان خودت هستند؛ من فقط نوکری می‌کنم. خودت می‌دانی و میهمانان». هر بار خود به خود مشکل حل می‌شود. کاملاً مشخص است که امام رضا^(ع) هوای زائرانش را دارد.



زیارت هرچه از آقاعلی اکبر تاجیک که از ساعت اول با همسرش از مایزایی می‌کرد، اسم خیرهایی را که بانی زیارت ماشده‌اند، پرسیدم تا در دعاها یمان یادشان کنیم، حرفی نزد. می‌گفت خیرهایم خواهند گمنام بمانند.

ماه غسل عروس و داماد معلول

مریم خانم روی ویلچر نشسته است و چادر سفید را از زیر دپای بی حرکتش بیرون می‌کشد. او و اصغر آقا دو ماه است عقد کرده‌اند. اصغر هم معلول جسمی و حرکتی است. او از نظر ذهنی هم مشکل دارد. مریم می‌گوید: من و شوهرم هر دو معلولیت داریم تا حالا هم به زیارت نیامده بودیم. هیچ وقت هم فکر نمی‌کردیم به خاطر این ویلچرها بتوانیم از روستایی دورافتاده به نام سیدان در بیرجند به مشهد سفر کنیم. اما خدا خواست و شد.

او می‌گوید: شاید این اولین و آخرین سفر زندگی من و اصغر باشد. خدا پدر و مادر خیران را بیامرزد که ما را به زیارت آورده‌اند. خرج خودمان و همراهان را داده‌اند تا تکمیل کنیم.

مریم خانم آن قدر زیارت بعدی‌اش را بعید می‌داند که مدام از خواهرش می‌خواهد در حسینیة زیاد نمانند و بیشتر وقتشان را در حرم بگذرانند.

میهمان آقاروی سرما جادارد

علی اکبر تاجیک سیزده سال است سه روز از هر ماه را وقف میهمان امام رضا^(ع) کرده است. او می‌گوید: همه این سال‌ها میهمان‌ها را به حسینیة تهرانی‌ها می‌آوریم؛ چون امکانات خوبی دارد، جایش هم خیلی بزرگ است. رفت و آمد زائران از خیابان آخوند خراسانی به حرم هم سخت نیست. او همان طور که برنج‌های آبکش شده را توی دیگ می‌ریزد،

محبوبه فرامرزی همان جایی که نشسته است، دوروبر را با دست‌نش‌جست و جو می‌کند و به دنبال صداهای اطراف، سرش را به این سو و آن سو می‌چرخاند. دست آخر صدایش را بلند می‌کند: «خدا خیرتان بدهد؛ یک مهر بدهید نمازم را بخوانم.»

هر گوشه مسجد عده‌ای دور هم جمع شده‌اند و با هم گپ می‌زنند. یکی چای می‌خورد. دیگری از «حسن عمو حاجی» اش می‌گوید که پارسال همین وقت‌ها برای اولین بار آمده بود زیارت. آقای تاجیک تندی از جامی پرد و مهر را کف دست زائر نایب‌نامی گذارد: «بگیر پدر جان! این هم مهر». اینجا حسینیة تهرانی‌ها در خیابان آخوند خراسانی است؛ جایی که پنجاه معلول به همراه یکی از نزدیکانشان برای نخستین بار به مشهد سفر کرده و به پایوس امام رضا^(ع) آمده‌اند. صد زیارت اولی دیگر نیز به این جمع اضافه خواهند شد.

هموار شدن راه سخت زیارت

در قسمت زنانه که سالن بزرگی است، عده‌ای از خستگی خوابیده‌اند. بعضی‌ها ایشان هم از اولین زیارتشان با آب و تاب برای دوروبری‌ها حرف می‌زنند. لهجه بیرجندی دارند و به سختی می‌توان از حرف‌هایشان سر در آورد. بینشان که راه می‌روم، بیشتر این جمله تکرار می‌شود: گنبد را که دیدی، از امام رضا^(ع) چه خواستی؟ عذرا خانم با دو خواهرش در مسجد حضور دارند. یکی از آن‌ها معلول جسمی و حرکتی است. عذرا خانم ۵۲ راتمام کرده است و در تمام این سال‌ها حسرت به دل مانده بوده که یک بار بیاید زیارت. او می‌گوید: هر وقت در روستایک نفر به مشهد می‌آمد، دلم پر می‌کشید. راستش و سعمان نمی‌رسید. بیشتر اهالی روستای ما با پول یارانه زندگی‌شان را می‌چرخانند؛ سفر و زیارت هم پول می‌خواهد.

وقتی مسجد ده اعلام کرد زیارت اولی‌ها ثبت نام کنند عذرا و چند نفر دیگر که تا حالا رنگ مشهد را ندیده بودند، باورشان نمی‌شد خیلی پیدا شده و آن‌ها را در روستایی دورافتاده پیدا کرده تا مجانی به زیارت ببرندشان.

عذرا و سکیته، خواهرش، تا چشمشان به گنبد افتاده. از ته دل برای سلامتی بانی‌های این سفر زیارتی، دعا کرده‌اند.

بانی‌ها می‌خواهند گمنام بمانند

سکیته خانم ۶ سال از عذرا کوچک‌تر است و در کودکی به فلج اطفال مبتلا شده و دیگر نتوانسته راه برود. او می‌گوید: برای رفتن به زیارت، بیشتر ساکنان روستا مشکل مالی داشتند اما من و چند معلول دیگر ده هیچ امیدي به زیارت نداشتم. چه کسی می‌خواست این همه راه، مارا با شرایطی که داریم، بالا و پایین کند؟ وقتی امام جماعت مسجد اعلام کرد خیران مشهدی، معلولان را هم با خودشان می‌برند، سکیته تا صبح از خوشحالی، خواب زیارت می‌دید: «وقتی بار اول گنبد امام رضا^(ع) را دیدم، با صدای بلند گریه کردم. اصلاً باورم نمی‌شد. من کجا و زیارت کجا؟ بعد از